

«جنگ قومی» یا جنگ مذهبی؟

- یادداشتی پیرامون اطلاق صفت «قومی» به درگیرهای داخلی برخی از کشورها
از سوی برخی از رسانه‌ها و روشنفکران -

ناصر ایرانپور

در بسیاری از کشورهای به ویژه جهان‌سومی و توسعه‌نیافته، دسته‌ای از فعالین عرصه‌ی سیاسی متعلق به قوم یا ملیت بالادست (و البته همچنین تعدادی از افراد خودباخته (بیخشید «از خود گذشته»)) و از خودبیگانه‌شده و آسیمیله‌شده از ملیتهای زیردست) هر آنچه را که متعلق به قوم بالادست می‌دانند، «ارزش والا»، «مترقی»، «انقلابی»، «ملی» و با صفاتی مشابه معرفی می‌کنند، اما هر پدیده‌ای که از سوی آنها به ملیتهای سلب حقوق و آزادی شده منتسب می‌گردد را «قومی»، «فرعی»، «عقب‌مانده» ... می‌شمارند. این سیاسیون در این راستا غالباً زبان خود را «اصلی»، «ملی»، «مشترک»، «رسمی» می‌دانند، اما همه‌ی زبانهای غیرخودی مربوط به ملیتهای زیردست را «محلی»، «قومی»، ... معرفی می‌کنند؛ شوونیسیم خود را «ناسیونالیسم»، «ناسیونالیسم مدنی»، «ملی‌گرایی»، حتی «انترناسیونالیست» و «جهان‌وطنی» می‌نامند، اما مطالبه و استیفای کوچکترین و ابتدایی‌ترین حق مربوط به ملیتهای زیردست را «ناسیونالیسم قومی»، «قوم‌گرایی»، «فرقه‌گرایی»، «تفرقه‌افکنی»، «تجزیه‌طلبی»، «ارتجاعی»، «بورژوایی» و «بالکانیزه کردن» می‌شناسانند؛ حزب و سازمان و جریان خود را - هر چند که از چهار نفر تشکیل شده باشد - «ملی» و «سراسری» می‌نامند، اما حزب سیاسی وابسته به ملیت زیردست را - حتی اگر از بزرگترین پایگاه بالفعل و بالقوه‌ی اجتماعی برخوردار باشد - «قومی» و «محلی» ارزیابی می‌کنند. کوتاه سخن، آنها خود را «ملی» و «سراسری» می‌دانند و «دیگران» را «قومی» و «محلی»، و آنچه که صفت و پارادایم «قومی» و «محلی» می‌گیرد، از نظر آنها منفی است و آنچه که «ملی» و «سراسری» است، مثبت.

اسماعیل بیشکچی، روشنفکر و حقوق‌دان چپ تُرک، در نقد چنین رویکردی نوشت که «روشنفکر و چپ و کمونیست ترکیه، آنگاه که با خواسته‌های برحق و ابتدایی مردم گُرد روبرو می‌شود، خطاب به روشنفکران گُرد می‌گوید که "این حرفهای ناسیونالیستی برای شمای چپ و کمونیست و انترناسیونالیست زشت است"، اما آنگاه که چپ تُرک خود، مثلاً با یونانیان برخورد می‌کند، به ناسیونالیست قهار تبدیل می‌شود و گوی سبقت را از راستها هم می‌گیرد.» (نقل قول به مفهوم)

برای پرهیز از سوء تعبیر گفته شود که از نظر راقم این سطور چپ همواره مهمترین و راسخترین و صادق‌ترین پشتیبان جنبش ملی ملیتهای تحت ستم بوده و اکنون نیز می‌باشد. و اما اینجا به این دلیل از چپ انتقاد شد که نویسنده خود را متعلق به آن خانواده می‌داند و بر آن است که این طیف نیز از تأثیر نگرشها و رویکردهای عظمت‌طلبانه قومی (شوونیستی) مصون نمانده است.

و اما شوونیسیم راست جامعه آنقدر در باتلاق و آبگند فاشیستی فرورفته است که یک کاسه کردن آن با چپهای دمکرات و عدالت‌خواه و آزادیخواه منصفانه نیست، چه که راستگرایان شوونیست جایی برای نقد و اصلاح نگذاشته‌اند، طوری که در برخی از موارد حتی دشوار است بتوان مرزی را بین نگرش آنها با فاشیسم قائل شد (برای نمونه نگاه کنید به اظهارات آقای داریوش همایون در مصاحبه با آرش، شماره ۹۷ در ارتباط با ملیتهای ایرانی و فدرالیسم). و با فاشیسم نه گفتگو، که باید از طریق افشای اصولی آن در عرصه‌های سیاست و ایدئولوژی و همچنین عواقب و توابعی که این مکتب تاکنون برای بشریت در پی داشته است، مصاف نمود.

حال به بحث خود برگردیم. گفته شد که از نظر برخی از سیاسیون به ویژه راست، قوم حاکم و بالادست خودی، «ملت» می‌شود و رویکرد روشنفکران متعلق به آن «ملی»، «صلح‌گرا»، «وحدت‌گرا» و «وطنی»، اما ملیت زیردست در قاموس آنها همچنان «قوم» و روشنفکران آن «قوم‌گرا»، «چشم‌به‌بیگانه‌دوخته» و «آشوب‌طلب» و «ستیزه‌جو» و «بازیچه» و «آلت دست» می‌مانند.

و برای اینکه این رویکرد در اذهان جا بیافتد، نزاعهای خونین در برخی از کشورها را چون هند (کشمیر)، یوگسلاوی سابق، عراق کنونی تماماً «قومی» می‌نامند، هر چند که آنها الزاماً ربطی به قومیت هم نداشته باشند. در حالی که این دین و مذهب است که در این کشورها باعث کشت و کشتار و ژنوساید شده است. آنچه که طرفهای دیگر در یوگسلاوی سابق، یعنی کرواتها، صربها و بوسنی‌ها را از هم جدا کرده است، زبان - که بزرگترین مؤلفه‌ی قومیت و ملت می‌باشد - نبوده و نیست، چه که زبان آنها یکی است، بلکه این تمایز در اعتقادات مذهبی است که تفرق آنها را موجب شده است: صربها مسیحی ارتدکس هستند، بوسنی‌ها مسلمان و کرواتها مسیحی کاتولیک. در عراق هم آنانی که در حال حاضر جان همدیگر را می‌ستانند، دست کم تاکنون از ملیتها و قومهای مختلفی نبوده‌اند، بلکه تنها به یک قوم معین به نام عرب، اما با دو مذهب متفاوت تعلق داشته‌اند. هم چنین است در ایرلند، کشمیر، سودان، سومالی و بسیاری جاهای دیگر. جالب است که از محدود جاهایی که دو ملیت، ملت یا قوم در شمایل دولت و سازمانهای سیاسی خود در برابر هم صف‌آرایی کرده‌اند، فلسطین و اسرائیل می‌باشد، اما کسی به فکرش نمی‌رسد که کشمکش خونین آنها را «جنگ قومی» بنامد. تازه اینجا هم فاکتور مذهب بسیار نیرومند است، اما به هر حال تنها فاکتور نیست.

لذا شایسته است روشنفکران و رسانه‌هایی که علاقمند به انعکاس یا بررسی عینی وقایع مربوط به کشورهای نامبرده و کاربرد مقولات و واژه‌های مرتبط به روابط ملیتهای این کشورها هستند، دقت بیشتری در گزینش پارادایمهای نامبرده مبذول دارند.